

وای کز آواز این بیست و چهار کاروان بگذشت و بیگانه شد نهار ۱۰/۱۰۸۵ - ۱۳/۴۵ ک
بیست و چهار: مراد بیست و چهار مقامات مریضی است.

راه فانی گشته راه دیگرست زانکه هشیاری گناه دیگرست ۱۸/۱۰۸۵ - ۲۱/۴۵ ک
زانکه هشیاری گناه دیگرست: «وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ». و قال الحلاج:

بَنِي وَبَيْنَكَ إِنِّي يُنَازِعُنِي فَأَرْفَعُ بِلُطْفِكَ إِنِّي مِنَ الْبَيْنِ

گاه بانگ زیر را قبله کنی گاه گریه زار را قبله زنی ۳/۱۰۹۵ - ۲۲/۴۵ ک

قبله زنی: بضم قاف، یعنی بوسه زنی با قبله به (کسر قاف) جناس محرف دارد. و «زار» و «زیر» را هم جناس است. و قبله زدن گریه را به معنی طالبیت آن است و به صورت آن است که اشک به دهن آید. گویند کاملی به سالکی برخورد و به او گفت: در چه مقام حرکت می کنی؟ گفت در محاسبه و مراقبه، و بعد چندی به او برخورد و گفت: در چه مقامی؟ گفت: در مقام توکل. و همچنین بار دیگر در مقام رضا. آن کامل فرمود که تو دایم به خود مشغولی! پس کی به خدا مشغولی؟! و منظور این است که تکالیف مختلف است و «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» و همچنین مقصود سرعت در سیر است که حضرت فرمود: «سِيرُوا فَقَدْ سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ»^{۲۵۷} و الا همه اینها در جای خود خوب و مطلوب است و فنا قره العین سالکین است.

در شکار بیشه جان باز باش همچو خورشید جهان جانباز باش ۱۵/۱۰۹۵ - ۲۸/۴۵ ک

در شکار بیشه جان باز باش: اضافه شکار به بیشه به ادنی ملاپسه است. و «پشه» درست نیست و اگر «باشد» که مرغ شکاری است باشد هم خوب است و از قبیل اضافه مشبه به به مشبه خواهد بود و با مابعد جناس مفروق دارد.

جان فشان افتاد خورشید بلند می شود هر دم تهی پر می کنند ۱۶/۱۰۹۵ - ۲۹/۴۵ ک

می شود هر دم تهی پر می کنند: خورشید و هر فلک و فلکی هر دم وجودی را تسلیم می نمایند و باز خداوند تعالی آنها را احیاء می فرماید و وجود جدید می دهد، بلکه جمیع عالم و عالمیان متجدد و الامثال اند. پس هر زمان آسمانها قبض می شوند و آسمانهای دیگر ایجاد می شوند و بدینگونه به غایات می رسند. بیت:

از اینجانب بود هر لحظه تبدیل وز آن جانب بود ایجاد و تکمیل

کای خدایا منفقان را سیر دار هر درمشان را عوض ده صد هزار ۶/۱۱۰۵ - ۳/۴۶ ک

کای خدایا منفقان را سیر دار: مناسبت انفاق و ضدش به ماقبل جان فشانیهاست که گذشت و آنها انفاق است در راه دوست.

امر حق را بازدان از واصلی امر حق را در نیابد هر دلی ۱۱/۱۱۰۵-۷/۲۶۵
بازدان: نسخه اصح: بازجو.

عدل این باغی و دادش نزد شاه چه فزاید دوری و روی سپاه ۱۴/۱۱۰۵-۸/۴۶۵
باغی: سرکش.

طرفه ترکان او همی پنداشت عدل کز سخلوت کرده ام ایثار و بذل ۸/۴۶۵-۸/۴۶۵
ایثار: اعطا.

این جهان نفی است در اثبات جو صورتت صفر است در معنیت جو ۱۱/۱۱۱۵-۱۵/۲۶۵
صفر: خالی.

گر بخوام از کسی يك مشت نسك مرا گوید خمش کن مرگ و جسك ۲۲/۱۱۱۵-۲۷/۲۶۵
نسك: فارسی، عدس.
جسك: فارسی، به جیم عربی، رنج و بلا. و هر دو لفظ به فتح اول است.

تو مرید و میهمان آن کسی کور باید حاصلت را از خسی ۹/۱۱۲۵-۲/۲۷۵
از خسی: یعنی به علت پستی آن کس که میهمان اویی.

همچو اعمش کو کند داروی چشم چه کشد در چشمها الا که پشم ۱۲/۱۱۲۵-۳/۲۷۵
اعمش: کسی که در دیدن او ضعف باشد، با سیلان دمع در اغلب اوقات.

از خدایی بویی نه او را نی اثر دعویش افزون ز شیت و بوالبشر ۱۶/۱۱۲۵-۵/۲۷۵
شیت: از قدماء انبیاء است. و بعضی گفته اند شیت، ابن آدم است.

دیر باید تا که سر آدمی آشکارا گردد افزون و کمی ۲/۱۱۳۵-۱۰/۲۷۵
دیر باید: یعنی زمان دراز باید. مثل آن است که در بعض وجوه «روزش دیر شد» در اول کتاب گفتیم.

چون تحری در دل شب قبله را قبله نی و آن نماز او روا ۱۱/۱۱۳۵-۱۵/۲۷۵